

تحقق عدالت و بازیابی صدای خود: بحثی پیرامون دادخواهی از منظر روانشناسی رهایی

پیام فدایی: در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۲ به مناسبت فرارسیدن سالگرد کشتار دهه ۶۰ و اوج آن یعنی قتل عام سال ۶۷ توسط جلادان جمهوری اسلامی جلسه بزرگداشتی در اتاق بذره‌های ماندگار در "کلاب هائوس" با عنوان "به یاد عاشق ترین زندگان دهه ۶۰" برگزار شد. آنچه در زیر می‌آید سخنرانی دکتر نورایمان قهاری ست که به این ترتیب این سخنرانی با برخی ویرایشهای جزئی در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

نویسنده: دکتر نورایمان قهاری

سلام می‌کنم به همگی شما که اینجا هستید و ممنونم از برگزارکنندگان این برنامه که این موقعیت خیلی مهم را فراهم کردند تا ما یاد جانباختگان و قتل‌عام‌شدگان دهه‌ی شصت را گرامی بداریم و ممنونم که به من هم فرصتی دادید که در اینجا صحبتی داشته باشم.

باید اذعان کنم که بعد از حرف‌های محمد هوشی و در لحظاتی که سرکوب هم اکنون در سراسر ایران به خشونت بارترین شکل در حال وقوع است، حرف زدن در یک اتاق مجازی آسان نیست برای من، و اما البته به اینکار خواهم پرداخت.

امروز که برای یادآوری و گرامیداشت مقاومت و از خودگذشتگی مبارزین دهه‌ی شصت گرد هم آمده‌ایم، درست یک روز بعد از سالگرد قتل حکومتی زینا امینی، مهسای مردم، که قتل او جرعه‌ای شد برای جنبش کنونی، هستیم. برای بسیاری از آنهایی که دوران خونین دهه شصت را به یاد دارند، صحنه‌ها و روایات مبارزه و مقاومت مردم و تصاویر و روایات خشونت از سوی حاکمیت در خیزش کنونی یادآور خاطرات جنگ نابرابر میان مبارزین از جان‌گذشته‌ی دهه‌ی شصت و رژیم نوپای جمهوری اسلامی در آن دهه است. دهه‌ای که در آن بسیاری از مبارزین در سکوت و بی‌خبری جامعه، و بی‌اعتنایی جامعه‌ی جهانی، زندانی، شکنجه، و اعدام شده و بسیاری از آنها در گورهای جمعی بی‌نام و نشان و گاهی در پشت حیاط خانه‌ی پدر و مادر به خاک سپرده شدند.

در اینجا درود می‌فرستم به خاطره‌ی همه‌ی مبارزین از جان‌گذشته راه آزادی و برابری از سعید سلطانی‌پور تا محسن شکاری و مجیدرضا رهنورد، از ستار بهشتی و فرزاد کمانگر تا محمد حسینی، و بقیه‌ی جانباختگان راه آزادی و برابری، مانند روح انگیز دهقانی و زهرا بهکیش تا یلدا آقافضلی و از نژلا قاسملو تا نیکا شاکرمی و آپلار حقی.

امروز قصد دارم که به اهمیت مسئله‌ی دادخواهی از دیدگاه روانشناسی رهایی بپردازم. پرداختن به این موضوع و از این دیدگاه، در این برهه از زمان از این جهت مهم است که نه تنها از جنگ روانی، همانطور که محمد هوشی هم به آن اشاره داشت، همواره برای تحمیق و سرکوب مردمی که در پی آزادی و برابری اند به شیوه‌های مختلف استفاده شده و می‌شود، بلکه هم اکنون رژیم جمهوری اسلامی، به طریقی دهشتناک از حرفه و دانش روانشناسی برای شکنجه و تنبیه مبارزین و مخالفین خودش دارد استفاده می‌کند.

اما در ابتدا و قبل از اینکه صحبت‌هایم را ادامه بدهم، و با اینکه ما در ابتدای این برنامه یک بار این کار را انجام دادیم، من از شما تقاضا دارم که به احترام یاد، دلاوری‌ها، از خودگذشتگی‌ها و آرمان‌های جانباختگان دهه‌ی شصت، که نام‌شان به اندازه کافی برده نمی‌شود، برای مبارزه‌ی بی‌دریغ خانواده‌های آنان برای دادخواهی، و صلابت مادران و پدران خاوران، با هم یک دقیقه سکوت کنیم، و از آنجایی که این برنامه در فضای مجازی انجام می‌گیرد، در این یک دقیقه، هر کدام از ما که مایل هستیم، نام رفقای خود، عزیزان، خانواده‌ها، و دوستانی که توسط جمهوری اسلامی در آن دهه به قتل رسیدند یا ناپدید شدند را در قسمت تکست‌ها بیاوریم. ممنونم

سپاسگزارم... خشونت دولتی را فاجعه‌ای سیاسی-اجتماعی و پرهزینه‌ترین وضعیت حاکم بر یک جامعه نامیده‌اند. با اینکه همواره تلاش زیادی شده تا مبارزه در دهه‌ی شصت را غیرمرتبط با وضعیت کنونی جامعه معرفی کنند، همانطوری که بارها در گذشته گفته‌ایم، و من هم به آن اشاره داشته‌ام، شرایط اسفبار جامعه‌ی امروز ایران را نمی‌شود از سرکوب فاجعه‌باری که در دهه‌ی شصت جامعه ما را در ترس و سکوت فرو برد جدا کرد و در یک امتداد ندید.

تحقیقات زیادی در مورد تأثیرات منفی سرکوب انجام شده‌اند. این تحقیقات بارها و بارها نشان داده‌اند که پی‌آمدهای خشونت سیاسی وسعتی دارند به شعاع تمام موجودیت اجتماعی-روانی و فرهنگی افراد و جوامع تحت ستم، و به پهنا و عمق فقر و ناتوانی در تأمین امرار معاشی، که ناشی از خشونت ساختاری و شکاف طبقاتی ست.

سرکوب در سطوح فردی و گروهی عمل می‌کند و افراد برای حفظ بقای خود به طرق مختلف با آن سازگار می‌شوند و در این روند سازگاری، ناتوانی را می‌آموزند. کشتار خونین دهه شصت و متلاشی ساختن بنیاد زندگی ده‌ها هزار مبارز و خانواده‌های آنان به خودی خود فاجعه‌ای نابخشودنی‌ست. اماپی‌آمدهای این فاجعه تنها در کشتار و قتل عام و سرکوب خونین آن فعالین و هواداران گروه‌های سیاسی و از هم پاشیدن شالوده‌ی خانواده‌های آنها خلاصه نمی‌شود.

تأثیرات و هزینه‌ی هنگفت این کشتار خونین برای مردم ما همان خلأیی بود که در پی سرکوب صداهای مخالف، منتقد و دگراندیش شکل گرفت و بواسطه‌ی آن رژیم توانست چهل سال تحقیر، تحمیق، غارت، تبعیض و نابرابری،

اضمحلال فرهنگی و از خود بیگانگی، حذف هویت‌های ملی و فرهنگی، درونی‌سازی هویت گروهی منفی و عزت نفس پایین، اندوه و ناامیدی، تخریب روش‌مند پیوندها و حس تعلق فرد به جامعه، و سرکوب سیستماتیک صدا و معنا را هر چه بیشتر بر کشور حاکم کند.

با این حال، جزئیات فاجعه‌ی کشتار سیاسی دهه‌ی شصت و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان شصت و هفت و اهمیت درک پی‌آمدهای حذف فیزیکی تشکلات سیاسی در آن دهه سال‌هاست که از نظر همگان پنهان مانده، و در نتیجه، جنبش کنونی را، به نوعی، دستخوش جدایی و عدم همبستگی با نسل پیشین مبارزین و پراکندگی و عدم تشکل‌یابی کرده، که امری لازم در مبارزه برای آزادی و برابری است. از این گذشته همواره، و هنوز هم، سعی می‌شود تا سرکوب خونین دهه شصت از تاریخ سیاسی ما حذف شود و در تلاشی گمراه کننده و بزهکارانه، حق دادخواهی خانواده‌های مبارزین آن دهه توسط اهرم‌های ارتجاع گذشته و حال به زیر سوال برده می‌شود.

اما واقعیت این است که هر گونه دادخواهی، که به ثمر رساندن آن تنها پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی میسر است، می‌بایست سرکوب و کشتار سیاسی دهه شصت را در دستور کار خودش داشته باشد. به عبارت دیگر، "هر گونه مبارزه راستین برای آزادی و عدالت ماهیتاً نمی‌تواند کشتار و سرکوب خونین دهه‌ی شصت و پاسخگویی و مجازات آمرین و عاملین آن کشتار را نادیده بگیرد و نامربوط و بی‌اهمیت به حساب آورد."

دادخواهی

وظیفه‌ی ویژه‌ی سرکوب سیاسی از بین بردن صدای افراد و پیوندهای اجتماعی آنان است، فلج کردن مشارکت و توانمندی افراد و در نهایت تغییر فرهنگ جامعه به فرهنگ سکوت و حفظ بقای فردی برای تسلط یافتن کامل بر آن. خشونت سرکوبگرانه اما تا آنجایی موثر است که از راه ایجاد ترس رفتار افراد را برای مدتی مهار می‌کند. به عبارت دیگر، هر کجا که سرکوب هست، مقاومت هم وجود دارد و زمانی که مردم تحت ستم به آگاهی دست پیدا کنند، علیه وضعیت موجود به حرکت در می‌آیند، و در این پروسه‌ی حرکت صدای خودشان را هم باز می‌یابند.

در این روند مقاومت و سرکوب جان‌های زیادی فدا و ربوده می‌شوند، و برای همین وقتی حاکمیت دست به جنایت می‌زند، دادخواهی به عنوان جزئی از مجموعه راه‌حل‌های لازم در نظر گرفته می‌شود، در جهت بازسازی حس عدالت در بازماندگان این جنایات و همین‌طور حرکت به سوی بازسازی جامعه‌ای که خشونت و سرکوب سیاسی را از سر گذرانده است. دادخواهی تلاشی‌ست برای کشف حقیقت و برقراری عدالت. دادخواهی یک پروسه تاریخی‌ست، که نقطه آغازش در همان زمانی قرار دارد که جنایت اتفاق می‌افتد و مقاومت در برابر آن آغاز می‌شود.

در مرکز هر جنبش دادخواهی، جان‌بدربرندگان، جانباختگان و خانواده‌های آنان قرار دارند، و در هر روند دادخواهی معمولاً این پرسش‌های ابتدایی مطرح می‌شوند: چه کسی باید تنبیه شود؟ کدام نهاد این مهم را بدست خواهد گرفت یا برآن نظارت خواهد داشت؟ براساس کدام پارامترها و قوانین این کار انجام خواهد گرفت و کی؟ برای جان‌بدربرندگان، جانباختگان و خانواده‌های آنان چه باید کرد؟ به عبارت دیگر، یک پرسش اساسی دادخواهی این است: چه کسانی تاوان بی‌عدالتی‌های گذشته و حال را خواهند داد؟ و چگونه؟

حافظه تاریخی، کشف حقیقت و رسمیت یافتن جنایات، تعقیب کیفری، عدالت ترمیمی و آشنی و عدالت انتقالی و جبران خسارت معمولاً مباحثی هستند که در پروسه‌ی دادخواهی مطرح می‌شوند، و بسته به شرایط هر جامعه و تجربیاتش از سرکوب، شکل متفاوتی به خودشان می‌گیرند.

حافظه تاریخی

زنده نگه داشتن خاطرات جمعی از سرکوب، هسته اصلی حافظه تاریخی است. حافظه تاریخی به صورت فردی و مشترک پایه‌ی هویتی جمعی است که یادآور و حافظ خاطره‌ی جانباختگان و بازماندگان خشونت سیاسی است. یادآوری و نگهداری از این خاطرات اجازه می‌دهد تا حقانیت مبارزه‌ی جان‌بدربرندگان برای حقوق انسان‌ها و برقراری عدالت بازسازی شود. حفاظت از حافظه تاریخی بازسازی نام‌جان‌بدربرندگان و خانواده‌های آنان را میسر می‌سازد، و به این وسیله اعتبار و شرف آنان را دوباره به اثبات می‌رساند تا جامعه بتواند بطور همگانی به سوی ترمیم و بازسازی خود قدم بردارد. همچنین، حافظه تاریخی، برای حمایت از نسل‌های آینده، افراد و نهادهایی را که دست به نقض حقوق بشر و جنایت علیه بشریت زده‌اند مسئول می‌داند و خواهان پاسخگویی آنها می‌شود.

بعد از وقوع هر جنایت دولتی، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که شاهد نوسان باشیم بین تلاش برای بازسازی حافظه تاریخی و تحقق عدالت از طرف جان‌بدربرندگان و بازماندگان از یک طرف، و تحمیل سیاست رسمی فراموشی از طرف اهرم‌های قدرت از سوی دیگر، تحت عنوان بخشش. برای نمونه، از آنجایی که علاوه بر به ثبت رساندن خاطرات کشتار دولتی، ثبت علائم آسیب‌دیدگی در جان‌بدربرندگان و بازماندگان سرکوب و کشتار بخودی خود اعلام جرمی ست علیه آمرین و عاملین جنایات، کتمان روایات جان‌بدربرندگان و بازماندگان و به زیر سوال بردن صحت خاطرات آنان به کار اصلی مجرمین و حامیانشان تبدیل می‌شود. برای همین است که به ثبت رساندن خاطرات سرکوب یکی از مهم‌ترین قدم‌ها در جهت باز یافتن صدای خود و بازسازی حس عدالت است.

حفاظت از حافظه تاریخی از راه به ثبت رساندن روایات حرکتی‌ست در جهت دادخواهی که حتی در زمان حیات یک رژیم می‌تواند شروع شود و جریان داشته باشد. می‌توان با در میان گذاشتن روایت شخصی خود از سرکوب با دیگران، ضمن رسمیت بخشیدن به پذیرش جرمی که وقوع یافته، به ایجاد روایات منسجم جمعی کمک کرد تا قطعات از هم گسسته تجربه یک نسل، یا نسل‌های متعدد سرکوب شده، به هم متصل شده و خاطرات مشابه و در عین حال متفاوت از فجایع مشترک بازسازی و ثبت شوند. با بازیابی صدای خود و بیرون آمدن از جایگاه نامرئی بودن،

افراد می‌توانند تمرکزشان را بر روی رشد توانمندی فردی خود و جامعه قرار دهند و روابط مشترکی ایجاد کنند که به (ترمیم و بهبودی افراد) و اهداف آن‌ها در جهت آزادسازی جامعه کمک کند.

دادگاه: کشف حقیقت و رسمیت یافتن جنایات

برگزاری دادگاه و محاکمه‌ی آمرین و عاملین کشتار به عنوان بخشی از پروسه‌ی دادخواهی، تنها بعد از سرنگونی یک رژیم تبهکار انجام‌پذیر است. برگزاری دادگاه راهی‌ست برای کشف حقیقت و رسمیت یافتن جنایات، با اینکه ممکن است حتی با محاکمه مجرمین، درد شخصی بازماندگان هرگز التیام نیابد. در رابطه با جنایات دولتی و در چارچوب نقض حقوق بشر، کشف حقیقت اغلب برقراری حداقل نیمی از عدالت به حساب می‌آید. کشف حقیقت در رابطه با جنایات دولتی وقتی میسر می‌شود که بازماندگان بدانند بستگان‌شان چرا و چگونه، در چه زمانی، به فرمان چه کسانی و توسط چه افرادی به قتل رسیده‌اند. بدانند که عزیزان‌شان در کجا به خاک سپرده شده‌اند، و بدانند که آنان در آخرین لحظات زندگی خود چه از سر گذرانده‌اند. جزئی از کشف حقیقت پی بردن به این است که هویت افراد به خاک سپرده شده در گورهای جمعی یا گورهای بی‌نام و نشان شناسایی شده و پیکرهای به جا مانده، با حفظ احترامات فرهنگی و اخلاقی در مقابل خانواده‌ها، تحت آزمایشات پزشکی قانونی، از جمله آزمایش دی ان ای قرار گیرند. اما همه‌ی این‌ها مستلزم این است که مجرمین به تعهدی برای گفتن حقیقت، بدون لاپوشانی و فرار از پرداختن به تمامی حقیقت تن دهند. رسمیت یافتن جنایات وقتی انجام می‌پذیرد که افراد و نهادهایی که دست‌هایشان به خون آلوده است محاکمه و مجازات شوند.

عدالت ترمیمی و آشتی و عدالت انتقالی

عدالت ترمیمی و آشتی دو مفهومی هستند که اغلب با هم در زمینه‌ی حل کشمکش و ایجاد صلح استفاده می‌شوند. عدالت ترمیمی فرایندی است که به جای مجازات مجرم، بر ترمیم آسیب ناشی از جرم یا درگیری تمرکز دارد. از طرف دیگر، آشتی فرایندی است برای احیای روابط دوستانه بین دو طرف، و مشارکت هر دو طرف، و تمایل به بخشش و فراموش کردن شکایات گذشته. این پروسه شامل گرد هم آوردن جان‌بدربرندگان و بازماندگان خشونت، مجرمین و جامعه برای بحث در مورد آسیب وارده و یافتن راه‌هایی برای ترمیم آن است. عدالت انتقالی چارچوبی است که به دنبال رسیدگی به نقض حقوق بشر است که در گذشته رخ داده است. هدف آن ارائه‌ی پاسخگویی برای تخلفات و ترویج آشتی بین قربانیان و مجرمان است. هر دو گفتمان عدالت ترمیمی و عدالت انتقالی از ارزش‌های مشابهی برخوردارند، مانند کشف حقیقت، مسئولیت‌پذیری، جبران خسارت، آشتی و حل مناقشه؛ و این فرایندها همه مستلزم اعتراف به جنایات گذشته، طلب بخشش از طرف مجرمین، و تلاش برای آینده‌ای مشترک هستند. در چارچوب یک رژیم سرکوبگر، وقتی اصلاحات بی معنی ست، وقتی جانین حکومتی حاضر به اعتراف به جنایات خود نیستند، وقتی زندان و شکنجه، اعدام و قتل در دستور کار هر روزشان است، دستیابی به آشتی نه تنها امکان‌پذیر نیست بلکه حتی تشویق به آن، در جهت تبلیغ بی حسی اجتماعی و تشویق به فراموشی سیاسی ست، و در نهایت جامعه را محکوم می‌کند تا کشتارهایی مشابه را دوباره تجربه کند.

روانشناسی رهایی و دادخواهی

روانشناسی رهایی و دادخواهی دو مفهومی مستقل از هم هستند. وجه مشترک این دو در این است که یکی از اهداف هر دو فراهم آوردن راهی برای توانمندسازی افراد و جوامع تحت ستم از طریق بازسازی صدای آن‌هاست، در فرایند تحقق و دستیابی به عدالت. روانشناسی رهایی مبلغ و پشتیبان دادخواهی ست؛ دادخواهی ای که تنها پس از سرنگونی رژیم جمهورس اسلامی در ایران قابل اجرا است.

روانشناسی رهایی از ما می‌خواهد تا عوامل روانی را به عنوان محصول شرایط اجتماعی بررسی کنیم و در تحلیل و تعیین روش برخورد با این عوامل، آن‌ها را در چارچوبی تاریخی و در رابطه‌ای دیالکتیکی در نظر بگیریم که در آن افراد و نظام‌های موجود، از خانواده تا حکومت تا نظم جهانی، بر روی هم تاثیر می‌گذارند. بنابراین، روانشناسی رهایی، روانشناسی‌ای است که هم‌صاف با مردمی قدم برمی‌دارد که با نابرابری، محرومیت، فقر، استبداد، سرکوب و خشونت روبرو هستند. سه بعد سیاسی، اخلاقی و نظریه علمی این روانشناسی به ترتیب مربوط اند به تعهد به جنبش‌های اجتماعی و توسعه راهکارهای مناسب در مقابله با وضعیت موجود؛ تحقیق و افشای تاثیرات ستم، تبعیض، نژادپرستی، بیگانه‌هراسی، مردسالاری و نقض حقوق بشر؛ و گفتگو با سایر نهادهای علمی برای غنی‌سازی شیوه‌های مقاومت و رهایی.

روانشناسی رهایی روانشناسی‌ای ست که بر نقش ساختارهای قدرت در شکل‌گیری روانی-اجتماعی افراد تاکید دارد، و همچنین تاکیدش بر لزوم توسعه آگاهی مردم تحت ستم برای پی بردن به حقوق خود و دست زدن به اقدامی عملی در جهت احقاق این حقوق از یک طرف، و درک ریشه‌ها، دلایل و چگونگی مدارا یا تسلیم و انقیاد خود از طرف دیگر است.

گفتمان بخشش و فراموشی

از آنجایی که یکی از وظایف روانشناسی رهایی افشای عملیات جنگ روانی ست، یا به عبارت دیگر، افشای فرضیاتی ست که به عنوان عقل سلیم، از جانب به اصطلاح نخبگان به مردم معرفی می‌شوند تا عملکردهای

سیستمی سرکوبگر را عادی و طبیعی جلوه دهند، نمونه ای بیان می‌کنم تا نشان بدهم چگونه نیروهای فکری رژیم جمهوری به توجیه عدم دادخواهی می‌پردازند تا جانپان، آمرین و عامین جنایات رو از زیر ضرب و مجازات کیفری خارج کنند. چندسال پیش، فکر می‌کنم سال ۲۰۱۲ بود، یکی از نظریه‌پردازان دینی، که استاد فلسفه و دین در خارج از ایران است، یک سخنرانی کرده بود که تیتزش بخشش و خشم اخلاقی و یا یک همچین چیزی بود.

او در حرف‌هایش زیرکانه گفته بود که (من سعی می‌کنم در اینجا چیزهایی که او عنوان کرده بود را مشخص کنم، یعنی لغات من نیستند، واژگان من نیستند) او از لغت "بخشایش" استفاده کرده بود، زیرکانه از "بخشایش" استفاده کرده بود و گفته بود که "بخشایش" را در هر موردی مجاز نمی‌شمارد و "اجازه" "خشم اخلاقی" را، لغات او، به "قربانیان"، واژه ای که او استفاده کرده بود، می‌دهد. پس گفته بود: "بخشایش" را در هر موردی مجاز نمی‌شمارد و "اجازه" "خشم اخلاقی" را به "قربانیان" می‌دهد. او در سراسر سخنرانی خود از واژه‌ی قربانی استفاده کرده بود تا بتواند، ضمن تفکیک به اصطلاح "قربانیان" از عناصر فعال مبارز و صدررژیم، این نتیجه‌گیری را ارائه دهد که: به قول او: "قربانیان دستشان کوتاه است. نیروهای سرنگونی‌طلب بر آنان غلبه کرده‌اند... بسیار مستعدند به روایت هیولای آفرینی تن دهند و تصویری از تجاوزگر و سرکوبگر بیافرینند که از هرگونه فاعلیت اخلاقی تهی است."

این فرد لغات سرکوبگر و تجاوزگر را طوری به کار برده بود که آن واژگان به معنای عملکرد سرکوب به مثابه تعدی، ستم، ظلم و جور، و تجاوز به عنوان حمله به تمامیت فرد و نقض حقوق او از مابین معانی این واژگان را خالی کرده بود، و در نتیجه به این نپرداخته بود که چرا، به قول او، "قربانیان" "مستعدند" "تجاوزگر و سرکوبگر را از فاعلیت اخلاقی تهی ببینند." به عبارت دیگر او تجربه تنگاتنگ خود، به اصطلاح "قربانی" از سرکوب و تجاوز را ناچیز شمرده و جان‌بدربرندگان و بازماندگان را به منفعلانی فاقد قدرت تصمیم‌گیری برای خود و سرنوشت خود تقلیل داده بود؛ در حقیقت همان هدفی که سرکوبگر در جهت آن می‌کوشد: ناچیز و ناتوان کردن و دلیل شمردنبه اصطلاح قربانی خود. ایشان فراموش کرده بود یا نمی‌خواست اذعان دارد که "سرنگونی طلبان"، به قول او، برای تسخیر و تحمیق "قربانیان"، به قول او، از مریخ نیامده‌اند بلکه بسیاری از جان‌بدربرندگان و بازماندگان خود در زمره ی سرنگونی طلبان مبارز قرار داشته و دارند.

ایشان به "قربانیان" رهنمود داده بود: "نقش و ویژگی روایت قربانی" این است که "ریشه‌های خشم خود را بیابد و بر آن غلبه کند و در آن روایت، فرد تجاوزگر را از چشم درونی او ببیند" و در جای دیگر گفته بود: "خشم خود را فرو نشاند و انسان مشترک خود و فرد متجاوز را ببیند... باید از یک آفت پرهیز کند - هیولای اخلاقی نیافریند- روایتی که از دشمن بدست می‌دهد باید منصفانه باشد... ما در مقام دشمنی مستعدیم... تصویری از تجاوزگر از هرگونه فاعلیت اخلاقی تهی‌ست. به محض اینکه شما حریف را اینگونه تصویر کردید، اصلاً بخشودگی معنی ندارد..."

او در اینجا بازماندگان و جان‌بدربرندگان را بدهکار متجاوزین و سرکوبگران ساخته بود و امر به اصطلاح "درک انسانیت و موقعیت متجاوز و سرکوبگر" را به گردن آنان گذاشته بود. او از به اصطلاح "قربانیان" خواسته بود منصفانه قضاوت کنند، اما در هیچ کجای سخنرانی خود حتی یکبار هم اشاره ای نداشت به رنج و دردی که هر روز به مردم ایران روا داشته می‌شود و به جان‌بدربرندگان و بازماندگان روا گشته است. همه ی ما می‌دانیم و من به عنوان یک روانشناس با تخصص در حوزه ی روانشناسی آسیب‌دیدگی می‌گویم که ویژگی و نقش روایت بازماندگان و جان‌بدربرندگان از فجایع آن نیست که ایشان دیکته کرده بود.

با اینکه این نظریه پرداز دینی به نوعی در مورد مفید بودن خشم حرف زده بود، باز نتیجه گیری اش به آنجا ختم گشته بود که "قربانی" را به غلبه کردن بر خشم خود بخواند. او واژگان "خشم، انتقام جویی و کینه جویی" را ماهرانه، با هم بکار برده بود و در طول بیش از یکساعت سخنرانی خود بجز در دو یا سه مورد از واژگان عدالت، عدالت خواهی یا عدالت جویی استفاده نکرده و این تصویر را به شنونده ارائه داده بود که با اینکه "خشم اخلاقی"، به قول او، بجاست، اما اگر بر آن غلبه نشود به انتقام جویی و کینه جویی خواهد انجامید. او از خشم بعنوان احساسی منفی صحبت کرده بود؛ در حالی که خشم، از منظر روانشناسی - یعنی علم بررسی احساس و رفتار- بعنوان احساس انسانی اساساً "منفی" ارزیابی نشده و در جای خود از جمله احساسات بسیار مفید انسانی بشمار می‌رود، که در بسیاری موارد می‌تواند انسان‌ها را برای دستیابی به آنچه برایشان مفید و ارزنده است به حرکت در آورد.

در حقیقت خشم پاسخ داده نشده می‌تواند به "خودزنی" هم بیانجامد. آنچه می‌تواند خشم را به صورت حسی منفی نمایان سازد عملی است که انسان در پی احساس خشم خود بدان دست می‌زند. این عمل می‌تواند فرو خوردن خشم، انفعال و خودسرزنتشی باشد یا طغیان خشم به شکل عملی آسیب‌زا نسبت به خود یا دیگری، در مورد اول انسان به افسردگی و بی‌حرکتی می‌رسد و در مورد دوم به استفاده از احساس خود در راهی تخریبی علیه خود بدون اینکه مشکلی را حل کرده باشد.

استفاده از احساس خشم و کانالیزه کردن آن برای دفاع از خود در مقابل خشونت برنامه‌ریزی شده ی دولت‌ها حق بی چون و چرای هر مردمی است. دفاع از خود در مقابل تعرض، تجاوز و سرکوب حق قطعی هر فرد است، و در حقیقت آن کس که به دفاع از خود بر می‌خیزد درک مثبت‌تری نیز از خود در ذهن می‌پروراند، که می‌تواند جزیی از مجموعه عوامل برای رشد سلامت روان و بهبود زندگی او باشد. حال اگر مسئله ی دفاع از حقوق فردی را به سطح جامعه گسترش دهیم، همین پدیده عملکرد خواهد داشت؛ به این معنی که، مردمی که در دفاع از خود به پا می‌خیزند، درک مثبت‌تری از توانایی و هویت خود داشته و می‌توانند این دید مثبت، که مبتنی بر شناخت از قدرت خود است را به نسل‌های بعدی هم انتقال دهند و در ساختن جامعه‌ای توانمند و برابر تأثیرگذار باشند.

سخن آخر

همه‌ی این‌ها را گفتم تا بگویم امروز هم، وقیحانه و مژورانه، از طرف عناصر و نهادهایی که ادعای آزادی‌خواهی و تضاد با حاکمین جمهوری اسلامی را دارند، از جمله طالبان نظام کهنه و استبدادی سلطنت، با مردم مبارز و رنج دیده‌ی ما مانند افرادی برخورد می‌شود که صلاحیت و توانایی حتی درک تجربیات خود را ندارند و نسبت به آنچه حق شان است آگاه نیستند و به قیم و وکیلی احتیاج دارند که برایشان تعیین کند چه کسی را ببخشند و چه کسی مستحق مجازات است.

جمعیندی و حرف‌های آخر من این است: بنا به آمار موجود از سال ۱۴۰۰ از هر سه نفر ایرانی یک نفر زیر خط فقر زندگی می‌کند. آمار مربوط به امروز، یعنی شهریور ۱۴۰۲، حتماً تکان‌دهنده‌تر از این است، که من پیدا نکردم. ممکن است یکی از شما عزیزان در این اتاق این آمار را داشته باشید و به ما هم بگویید راجع به اش. این خودش به تنهایی کافیست که تأکید کنیم که هر فرد یا گروه که از بخشش و مصونیت از مجازات نیروهای سرکوب، حرف می‌زند، نیروهایی مانند سپاه مافیایی و تروریست پاسداران که بازوهای رژیم اند وهمین الان و هر روزه به سرکوب و کشتار مردم ما مشغول اند، در صدد دفن گذشته، دفن حقیقت، بازنویسی تاریخ و از بین بردن و تحریف خاطرات سرکوب سیاسی و تشویق به فراموشی جنایات رژیم فقرگستر جمهوری اسلامی است. آن‌ها می‌خواهند که از به اصطلاح "گذار از جمهوری اسلامی"، به عنوان یک معامله نفع ببرند و بی‌شک قصد دارند که از مصونیت از مجازات و بخشش، بعنوان ابزاری کلیدی برای بدست گیری و تعیین نظم سیاسی-اجتماعی آینده‌ی جامعه به نفع خودشان استفاده کنند.

ما نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم. ما قتل عام مبارزین دهه شصت و انقلاب خونین فرهنگی، که به بسته شدن دانشگاه‌ها به مدت سه سال و اخراج دانشجویان و اساتید انجامید، و امروز در حال تکرار است را، نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم. ما سرکوب خونین در کردستان، بلوچستان، ترکمن صحرا، و خوزستان و پی آمدهای آن کشتارها و به زندان انداختن‌ها، که تنها گوشه‌ای از آن به معنی زندگی کودکانی ست که شب با غم فقدان پدریا مادر سر بر بالین نهاده‌اند را نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم. ما کودک‌کشی را نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم. ما گسترش سیستماتیک و عامدانه‌ی فقر، اجبار به سوختبری و کولبری، و به قتل رسیدن توسط رژیم به خاطر بدست آوردن لقمه‌ای نان از این راه، ما گورخوابی و اتوبوس خوابی، فحشا و اعتیاد، آپارتاید جنسیتی، زن‌کشی و کودک-همسری، رنج کودکان کار و کودکان زندان، ما شیوع بیماری ایدز در روستای چنارمحمودی لردگان در اثر بی‌کفایتی رژیم، و فروش اعضای بدن برای لقمه‌ای نان را نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم. ما طمع و استثماراری که رژیم آن را نمایندگی و پشتیبانی می‌کند و به قتل کارگران در معادن آق دره و طزره، و قتل شهروندان در متروپل آبادان انجامید، ما سرکوب و تحقیر مردم ایران و سرکوب و تحقیر پناهجویان افغان را نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم. (پوزش می‌خواهم) ما دستان خونین سپاه پاسداران در سوریه را نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم. چند مورد دیگر را باید نام برد تا ابعاد فاجعه‌ی که به نام رژیم جمهوری اسلامی و حقانیت دادخواهی برای مجازات مجرمین، در فردای سرنگونی آن، روشن شود؟

روانشناسی رهایی بی طرف نیست! روانشناسی‌ای که هدف آن توانمندسازی افراد و گروه‌ها با استفاده از رویکردهای روانشناختی برای درک و مقابله با ستم است هرگز از عدم پاسخگویی، مصونیت از مجازات و بخشش جنایتکارانی که تا به همین امروز خون می‌ریزند حمایت نخواهد کرد. روانشناسی رهایی بر اهمیت تغییر اجتماعی و کنشگری در راه ارتقای عدالت اجتماعی تأکید دارد. روانشناسی رهایی افراد و جوامع را تشویق می‌کند تا برای به چالش کشیدن نظام‌ها و ساختارهای سرکوبگر دست به اقدام بزنند و در جهت ایجاد جامعه‌ای برابر، با نظمی عادلانه تلاش کنند.

یادآور می‌شوم که تنها از راه پروسه تغییر از پایین به بالا، روندی که در آن آگاهی و عمل به نوعی پیوسته یکدیگر را تغذیه می‌کنند، و بواسطه‌ی بازنگری، یکدیگر را تصحیح و تکمیل می‌نمایند مردم تحت ستم می‌توانند خود را توانمند ساخته برای گسترش سازمان یافتگی و تشکل خود در جهت منافع‌شان دست به عمل بزنند و در نهایت، پس از سرنگونی جمهوری اسلامی دادگاه‌های مردمی برپا کنند.

تجربه نشان داده است که برگزاری دادگاه برای عاملین و آمرین کشتار رژیم جمهوری اسلامی، در حیات رژیم و به دست نهادهای خارجی ممکن است برای لحظاتی به ثب بخش کوچکی از روایات جابدربردگان و بازماندگان و افزودن به اطلاعات عموم از این کشتارها کمک کرده باشد، ولی در نهایت نتیجه‌ای برای تحقق واقعی عدالت و کوتاه کردن دست رژیم در سرکوب مردم ایران نداشته است و نخواهد داشت. به جرات می‌توان گفت که آزموده را آزمودن خطاست.

ما نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم، و معتقدیم که مردم تحت ستم ایران فقط به دست خویش آزاد می‌شوند و خود روند داخواهی را تعیین به عهده خواهند گرفت. خیلی ممنونم که گوش دادید.

یکشنبه ۲۶ شهریور ۱۴۰۱، مصادف با ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۳